



درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۲	تاریخ	۱۴۰۰/۰۶/۲۱
عنوان ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات				
عنوان ۲	مبحث ششم: تجری				
عنوان ۳	مطلب اول: حرمت یا عدم حرمت فعل متجری به				
عنوان ۴	بخش اول: ادله ثبوت حرمت فعل متجری به				
عنوان ۵	دلیل چهارم: آیات و روایات				

آیه اول در استدلال به حرمت تجری

سومین آیه ای که شاید بتوان به آن برای اثبات حرمت تجری تمسک نمود؛ آیه کریمه ذیل است:

﴿تِلْكَ الْأَمْثَلُ الْآخِرَةُ نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

[آری،] این سرای آخرت را [تنها] برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است!

گفته می شود که این آیه، اراده علو و فساد را مانع از نیل به ثواب اخروی دانسته است؛ لذا اگر اراده علو و فساد که قلبی است و عمل در آن نیامده، مانع از ثواب اخروی شود، مدلول التزامی اش این است که این اراده علو و فساد، موجب عقاب خواهد شد. و اگر ترتب عقاب بر صرف الاراده ثابت شد، ثابت می شود که فعل متجری به نیز حرام است؛ زیرا در تجری، اراده معصیت وجود دارد.

پاسخ به استدلال به این آیه

این استدلال به دو دلیل استدلال درستی نیست:

دلیل اول:

آنچه در این آیه آمده است این است که کسی که اراده علو و فساد می کند، از ثواب اخوری محروم است، و در این آیه نمی فرماید که عقاب بر او مترتب می شود؛ مثلاً فرض کنید کسی کار خیری با نیت غیر صالح انجام بدهد، ثواب

نمی‌برد، و این ثواب نبردن به خاطر این است که کار صالحی صورت نداده [و اینکه ثواب به او نمی‌دهند، به معنای این نیست که او را عقاب کنند].

دلیل دوم:

در آیه کریمه عبارت «لَا يُرِيدُونَ» آمده است که جمله استمراریه است؛ یعنی حال دائمی آنها چنین است که اراده علو و فساد نمی‌کنند؛ ضد اینها، کسانی هستند که حال دائمی آنها، اراده علو و فساد است. استمرار اراده علو و فساد، منفک از عمل نیست و محال است که کسی که حالش حال اراده فساد و علو است، فساد نکند. بنابراین در حقیقت عبارت «لَا يُرِيدُونَ»، «لا یفسدون و لا یعلون فی الارض» است و اینکه اراده را مطرح کرده، از قبیل آن آیه‌ای است که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ﴾^۱

و به مال یتیم نزدیک نشوید،

و همچنین آنجا که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾^۲

و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت، و بد راهی است!

اینکه «لَا تَقْرُبُوا» گفته می‌شود، خود نوعی از تأکید بر دوری از عمل و بیان شدت حرمت عمل است؛ در ما نحن فیه نیز «لَا يُرِيدُونَ» تأکید بر نهی از علو و فساد فی الارض است؛ که در مقابلش که «یریدون علو و الفساد فی الارض» است؛ یعنی «یرتکبون العلو و الفساد»؛ زیرا مراد از اراده در اینجا، اراده طریقی است؛ یعنی اراده‌ای که منتهی به فساد و علو فی الارض شود؛ همانگونه که در آنجا که می‌فرماید:

﴿فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ﴾^۳

باز به راه خود ادامه دادند تا به مردم قریه‌ای رسیدند؛ از آنان خواستند که به ایشان غذا دهند؛ ولی آنان از مهمان کردنشان خودداری نمودند؛ [با این حال] در آن جا دیواری یافتند که می‌خواست فروریزد؛ و [آن مرد عالم] آن را برپا داشت.

که «يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ» به معنای صرف اراده نیست؛ بلکه به معنای این است که در حال فرو ریختن و در مسیر انقضاض بوده است. در آیه مورد بحث نیز اراده، اراده‌ای است که منجر به علو و فساد می‌شود؛ نه صرف اراده محض. بنابراین این آیه، ارتباطی بر حرمت تجری ندارد.

بنابراین در آیات کریمه قرآن، آیه‌ای که بر حرمت فعل تجری و چیزی که عقاب را بر صرف القصد مترتب کند نداریم.

۱. سوره اسراء: ۳۴.

۲. همان: ۳۲.

۳. سوره كهف: ۷۷.

روایات در استدلال به حرمت تجری

روایاتی که می‌توان مورد استدلال برای حرمت تجری قرار بگیرد و یا مورد استدلال قرار داده‌اند، به چند دسته تقسیم می‌شوند که ما به ترتیب به بحث درباره آنها می‌پردازیم:

دسته اول روایات:

روایاتی است که با مضمون عقاب بر نیت وارد شده است؛ زیرا اگر بر نیت عقاب بار شود، کاشف از حرمت خود نیت است و در تجری نیز نیت معصیت وجود دارد؛ لذا حرمت تجری ثابت می‌شود. روایت این دسته را بیان می‌کنیم:

روایت اول:

روایتی است که مرحوم برقی در محاسن روایت می‌کند:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عُرْوَةَ السُّلَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛

حضرت صادق عليه السلام فرمود: خداوند متعال مردم را در روز قیامت بر طبق نیت آنان محشور می‌فرماید.

تقریب استدلال به این روایت چنین است که در این روایت می‌فرماید خداوند مردم را بر نیاتشان محشور می‌کند و این «حَشُرُ النَّاسِ عَلَى نِيَّاتِهِمْ» یعنی «یجازیهم علی نیاتهم»؛ و صرف حشر بر نیت نیست؛ یعنی اگر نیت صالح باشد، جزا داده می‌شود و اگر نیت فاسد باشد، عقاب می‌شود بر آن؛ بنابراین در تجری که نیت معصیت وجود دارد نیز عقاب مترتب می‌شود لذا ثابت می‌شود که فعل تجری، فعل حرامی است که موجب عقاب می‌شود.

نقد روایت اول:

به نظر ما استدلال به این روایت تام نیست و دارای اشکالاتی است:

اولاً: سند این روایت تام نبوده و مخدوش است؛ زیرا «أَبِي عُرْوَةَ السُّلَمِيِّ» مجهول است و توثیقی ندارد.

ثانیاً: دلالت روایت نیز از دو جهت مخدوش است:

یکی از جهت که روایت بر بیش از حشر بر نیت دلالت ندارد و حشر بر نیت، اعم از عقاب بر نیت است؛ یعنی ممکن است کسی بر نیتش محشور شود؛ یعنی هیئتی که روز قیامت با آن محشور می‌شود، هیئت بدی باشد، اما معذک عقاب نشود و مورد عفو قرار بگیرد.

دیگر از این جهت که این روایت نیز نظر به ایمان و کفر باطنی دارد؛ زیرا آنچه مردم بر آن محشور می‌شوند، ایمان و کفرشان است؛ و آنچه شخصیت آنها را شکل می‌دهد، ایمان و یا کفر آنها است؛ البته ایمان و کفر ثانی؛ نه ایمان و کفر اول؛ این را در مباحث ایمان و کفر به تفصیل بیان کردیم که چهار مرحله است: اسلام اول، ایمان اول، ایمان دوم، اسلام دوم یا اسلام ابراهیمی؛ که اسلام اول با صرف شهادتین حاصل می‌شود حتی اگر در قلبش تصدیق به رسالت نبی نداشته باشد؛ که تنها با بیان شهادتین، احکام مسلمان بر او بار می‌شود. مرحله بعد، مرحله تصدیق است و شخص

یقین پیدا می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، رسول است و قرآن از سوی خدا آمده است؛ که این ایمان اول است؛ که ایمان تصدیق است اما ایمان تسلیم نیست؛ ایمان دوم، ایمان تسلیم است؛ یعنی نه تنها تصدیق به نبوت و وحی دارد، تسلیم آنها نیز هست؛ این ایمان دوم است که شکل و قیافه انسان‌ها را می‌سازد؛ خداوند می‌فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾^۱؛

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده.

این ایمان؛ ایمان ثانی است که تأیید به روح الهی همراه آن است؛ این ایمان است که صورت انسان‌ها را صورت حسنه قرار می‌دهد؛ لذا می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾^۲؛

[آن عذاب عظیم] روزی خواهد بود که چهره‌هایی سفید، و چهره‌هایی سیاه می‌گردد، اما آنها که صورت‌هایشان سیاه شده، [به آنها گفته می‌شود]: آیا بعد از ایمان، کافر شدید؟! پس بچشید عذاب را، به سبب آنچه کفر می‌ورزیدید!

گفتیم که کفر بعد از ایمان، اشاره به کفر ثانی بعد از تصدیق است؛ [یعنی با اینکه ایمان اول به معنای تصدیق برای شخص حاصل شده؛ اما ایمان دوم که تسلیم باشد را ندارد] و گفتیم این بعدیت در آیه که می‌فرماید: «أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»، بعدیت رتبی است؛ نه بعدیت زمانی؛ یعنی با اینکه می‌دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله، رسول خداست و با اینکه می‌دانید کلام خدا، صدق است، با اینکه می‌دانید علی بن ابی طالب علیه السلام از سوی خداوند به عنوان امام بر شما نصب شده؛ اما مع ذلك مخالفت می‌کنید. تمام «کفر بعد الایمان»‌هایی که در قرآن آمده است به این شکل است؛ یعنی کفر بعد از تصدیق است؛ بر این مطلب، قرائن قرآنی فراوانی وجود دارد.

لذا این محشور شدن، بر این نیت ایمان ثانی است که شخص اگر نیت تسلیم به آنچه تصدیق کرده داشته باشد، بر صورت مؤمنین محشور می‌شود و اگر نیت تسلیم نداشته باشد، با صورتی که مستحق اوست محشور می‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَآ وَبُكْمًا وَصُمًّا﴾^۳؛

۱. سوره مجادله: ۲۲.

۲. سوره آل عمران: ۱۰۶.

۳. سوره اسراء: ۹۷.

هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست؛ و هر کس را [بخاطر اعمالش] گمراه سازد، هادیان و سرپرستانی غیر خدا برای او نخواهی یافت؛ و روز قیامت، آنها را بر صورت‌های [حقیقی]شان محشور می‌کنیم در حالی که نابینا و گنگ و کرند.

متاسفانه مفسرین در اینگونه موارد، «عَلَىٰ وَجْهِهِمْ» را به معنای «به صورت افتاده» معنا کرده‌اند؛ در حالی که چنین نیست و به این معناست که با صورت‌های حقیقی‌شان محشور می‌شوند؛ که آن وجه حقیقی‌شان، همان ایمان و کفر باطنی آنهاست.

حتی این مسأله در اخلاق نیز جاری است؛ تفاوت «خُلِقَ» با «خَلِقَ» در این است که «خَلِقَ»، هیئت ظاهری است و «خُلِقَ»، هیئت باطنی است و آنچه هیئت باطنی را شکل می‌دهد، ایمان باطنی و ایمان به معنای تسلیم به خدای متعال و یا کفر باطنی به معنای تمرد بر خدای متعال است و این ریشه اخلاق است و اخلاقی که باید در اسلام تعریف کنیم، این است؛ اما متاسفانه در مباحث اخلاقی ما بیشتر به اخلاق یونانی مبنای کار قرار می‌گیرد؛ لذا ما کسی که مؤمن نیست را آدم خوش اخلاقی نمی‌دانیم؛ هرچه هم - به تعبیر روایات - کشف انیاب کند و دندان‌هایش را نشان دهد [و بخندد].

خود این نیت، عمل باطنی است؛ و این نیت، اشاره به آن آیه کریمه است که می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱؛

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.

این «يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»، همان تعریف ایمان است: «لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ» «يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ این ایمان است، که تسلیم قلبی است و ممکن است کسی به رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان بیاورد و بعد از لحظاتی از دنیا برود؛ اما ایمانش ایمان صادقی باشد؛ چنین شخصی مؤمن محشور می‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ * وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾^۲؛

پس چه کسی ستمکارتر است از آن کسی که بر خدا دروغ ببندد و سخن راست را هنگامی که به سراغ او آمده تکذیب کند؟! آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست؟! * اما کسی که سخن راست بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزگارانند!

۱. سوره نساء: ۶۵.

۲. سوره زمر: ۳۲ و ۳۳.

برخی از مفسرین گفته‌اند که مراد از این «الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ»، رسول خداست که با قرآن کریم آمده است؛ اما ما گفتیم از «أُولَئِكَ» که ضمیر جمع است، معلوم است که نباید «الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ»، فرد خاصی باشد؛ لذا معنای «الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ»، این است که «الذی عمل بالصدق»؛ و «صَدَّقَ بِهِ»، یعنی صدق به همان صدقی که به آن عمل کرده است که همان قرآن کریم است؛ البته مصداق اجلای این عبارت، خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از ایشان امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه اطهار هستند؛ اما شامل تمام مؤمنین می‌شود.

به هرحال به نظر ما «يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ»، نظر به این نوع از ایمان و نفاق دارد؛ یعنی «یحشر الناس علی حقیقتهم یوم القیامة؛ علی حقیقة ایمانهم او عدم ایمانهم، فان كانوا مؤمنین حقیقتاً، یحشرون علی الایمان، ان كانوا غیر مؤمنین حقیقة، یحشرون علی عدم الایمان» و این ایمان حقیقی، ایمان تسلیم است که درجه‌ای بالاتر از ایمان تصدیق است. عقاب و ثواب، دائر مدار ایمان تسلیمی است؛ نه ایمان تصدیقی؛ و الا بسیاری بودند که می‌دانستند رسول خدا بر حق است اما:

﴿وَجحدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا؛﴾

و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند!

خدای متعال از قول قوم فرعون نقل می‌کند که به حضرت موسی علیه السلام چنین می‌گفتند:

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ * فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ﴾^۱؛

[وقتی گرفتار بلا می‌شدند می‌گفتند: «ای ساحر! پروردگارت را به عهده‌ی که با تو کرده بخوان [تا ما را از این بلا برهاند] که ما هدایت خواهیم یافت [و ایمان می‌آوریم]! * اما هنگامی که عذاب را از آنها برطرف می‌ساختیم پیمان خود را می‌شکستند!

یعنی می‌دانستند که حضرت موسی علیه السلام از سوی خدا فرستاده شده است؛ اما مع‌ذلک با کمال وقاحت به او «ساحر» می‌گفتند. و در جای دیگر، حضرت موسی علیه السلام خطاب به بنی اسرائیل چنین می‌فرماید:

﴿يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ﴾^۲؛

ای قوم من! چرا مرا آزار می‌دهید با اینکه می‌دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم!؟

آیاتی از قرآن کریم روشن می‌کند که مراد از «يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ»، همین منافقین‌اند که در دل کافرند اما در مقام تظاهر، اظهار تداین می‌کنند؛ لذا فرمود بر نیت‌هایشان محشور می‌شوند؛ نه بر اعمال ظاهری‌شان.

۱. سوره نمل: ۱۴.

۲. سوره زخرف: ۴۹ و ۵۰.

۳. سوره صف: ۵.

روایت دوم:

دومین روایتی که برای اثبات حرمت تجری به آن استدلال شده است، روایتی است که شیخ طوسی به سند صحیح از حضرت زید بن علی نقل می‌کند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا تَتَقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفِهِمَا عَلَى غَيْرِ سُنَّةٍ فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا الْقَاتِلُ؛ فَمَا بِالْمَقْتُولِ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ أَرَادَ قَتْلًا»^۱؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که دو مسلمان با یکدیگر درگیر شده و به روی یکدیگر شمشیر بکشند و این درگیری آنها از روی حکم خدا نباشد، قاتل و مقتول هر دو در آتش اند. گفتند: ای رسول خدا! حال قاتل که مشخص است که قاتل است، مقتول چرا؟ حضرت فرمود: به این علت که اراده قتل نمود.

از این روایت استفاده می‌شود که صرف اراده قتل، معصیت بوده و موجب ترتب عقاب می‌شود؛ بنابراین تجری نیز که اراده معصیت است، موجب عقاب و دخول فی النار می‌شود.

نقد روایت دوم:

به نظر ما این روایت نیز بر حرمت تجری دلالت ندارد زیرا همانطوری که در روایت آمده؛ چون درگیری اینها «عَلَى غَيْرِ سُنَّةٍ» است، و هم قاتل به روی مقتول شمشیر کشیده و هم مقتول به روی شمشیر به روی قاتل کشیده است؛ و خود شمشیرکشی به روی مسلمان فعل حرام است؛ ولو اینکه موفق به قتل او نشود؛ بنابراین روایت نظر به صرف نیت ندارد و چنین نیست که شخص مقتول اراده صرف داشته اما فعلی انجام نداده؛ [بلکه او نیز شمشیر کشیده] و مقاتله کرده است و در روایات فراوان وارد شده است که صرف تهدید به قتل، صرف اخافه مؤمن و صرف قتال مؤمن ولو اینکه موفق به کشتن او نشود، اگر «عَلَى غَيْرِ سُنَّةٍ» باشد، جایز نیست؛ مانند روایات ذیل:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»^۲؛

از امام باقر عليه السلام نقل است که از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دشنام به مؤمن، فسق و نبرد با او کفر است.

و همچنین:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ نَظَرَ إِلَى مُؤْمِنٍ نَظْرَةً لِيُخِيفَهُ بِهَا أَخَافَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ»^۳؛

۱. وسائل الشیعه؛ ابواب جهاد العدو، باب ۶۷، ح ۱.

۲. کافی؛ ج ۲، ص ۳۶۰.

۳. همان؛ ص ۳۶۸.

از عبدالله بن سنان نقل است که امام صادق علیه السلام به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: هر کس نگاه تندی به مؤمنی بنماید تا او را با این نگاه بترساند، خداوند او را خواهد ترسانید روزی که سایه ای جز سایه او وجود ندارد.

و نیز روایتی که مرحوم صدوق از فاطمه بنت الرضا علیها السلام روایت کرده است:

عَنْ أَبِيهَا عَنْ آبَائِهِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ وَعَمِّهِ زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ أَبِيهِ وَعَمِّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: «لَا يَجِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يُرَوِّعَ مُسْلِمًا»؛

از پدرم شنیدم که از پدرش از پدراناش از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کرد که آن حضرت فرمود: جایز نیست برای هیچ فرد مسلمانی که مسلمانی را بترساند.

لذا این روایت که قتال مسلم در آن وجود دارد، دلالت بر این ندارد که صرف نیت موجب دخول در آتش و عقاب می شود.

و صلَّى الله على محمد وآله الظَّاهرين